

یکی دخمه گردش ز سم ستور

در پایان داستان «رستم و سهراب» پس از مرگ سهراب ، هنگامیکه رستم برای بخاک سپردن فرزندش قصد ساختن دخمه میکند، این سخنان را از او میشنویم :

همی گفت اگر دخمه زرین کنم ز مشك سیه گردش آگین کنم
چو من رفته باشم نماند بجای و گرنه مرا خود جزین نیست رای
یکی دخمه گردش ز سم ستور جهانی ز زاری همی گشت کورا

کسانیکه این داستان را خوانده‌اند لابد این سخنان نظرشان را جلب کرده است و از خود پرسیده‌اند منظور از «ساختن دخمه از سم ستور» چیست؟ تا آنجا که من میدانم تنها تفسیری که تا بحال از این مصراع شده ، از مرحوم نوشین است در کتاب واژه نامک (ص ۲۲۹ ، ذیل «سم»). آن مرحوم چنین نظر داده است که واژه «سم» در بیت سوم به معنی معروف آن یعنی «ناخن چارپایان» نیست، بلکه به معنی دیگری که فرهنگها ، از جمله لغت فرس برای «سم» ذکر کرده‌اند ،

۱- شاهنامه چاپ مسکو ۱۰۵۰/۲۴۹/۲ - ۱۰۵۲ = چاپ بنیاد ،

یعنی «خانه‌هایی که در زمین یا کوه بکنند»، و سپس این ابیات را چنین تفسیر نموده: «یعنی رستم به خود میگفت: اگر دخمه زرینی بسازم، ساییده میشود و از بین میرود، پس دخمه‌ای مانند خانه یا آغل ستور ساخت. شگفت‌آور است که بنداری اصفهانی این مصراع را، یکی دخمه کردش ز سم ستور، چنین می‌آورد: و دقنوا و بنوا علیه تربته من حوافر الخیل. حوافر جمع حافر به معنل ناخن چارپایان است. بنداری واژه سم را در این بیت به معنی معروف آن گرفته و بیت را نادرست ترجمه کرده است. چون با خرد جور نمی‌آید که رستم بگوید دخمه زرین بجای نمی‌ماند و آنوقت دخمه را از ناخن چارپایان بسازد». اگر رستم واقعاً چنین حرفی زده باشد، حق با مرحوم نوشین است و چنین حرفی با خرد جور درنمی‌آید. ولی اینهم با خرد جور در نمی‌آید که رستم از ترس ساییده شدن دخمه زرین، آنرا مانند آغل ستور بسازد. مگر آنکه میان «ترس از ساییده شدن چیزی» و «آغل ستور» ارتباطی منطقی وجود دارد که من از آن بی‌اطلاعم. برطبق تفسیر مرحوم نوشین رستم سخنی پریشان گفته و به جسد پسر هم توهین کرده است. اگر ترس رستم از ساییده شدن دخمه زرین بود، فقط کافی بود که بگوید بدین مناسبت دخمه پسر را از جنس دیگری غیر از زر ساخت. ولی رستم اصلاً چنین حرفی نزده است، بلکه مصراع «چو من رفته باشم نماند بجای» میرساند که ترس رستم از اینست که پس از اودبگران به گور سهراب به طمع زر آن تجاوز کنند و از اینرو آنرا از جنس زر نساخت بلکه از «سم ستور»، و عبارت «ز سم ستور» که بنداری هم به «من حوافر الخیل» ترجمه کرده این معنی را تسأید

میکند. چون حرف «از» در این عبارت به معنی «ازجنس» است و نه به معنی «مانند»، چنانکه مرحوم نوشین از آن مراد کرده است). مگر آنکه در نسخ قدیمی، بجای «ز سم ستور» آمده بود «چو سم ستور»، چنانکه در شاهنامه‌های چاپی مول و بروخیم می‌بینیم. ولی این ضبط اخیر در هیچیک از نسخ قدیمی نیست و در اساس ترجمه بنداری نیز نبوده است. و تازه اگر هم میبود، میتوانستیم آنرا «به شکل سم ستور» نیز معنی کنیم که باز بنا بر تفسیری که ذیلا از این مصراع شده است، بر معنی «مانند آغل ستور» برتری داشت.

به گمان من منظور از «سم ستور» در مصراع مورد بحث ما فقط همان چیزی است که ما از آن می‌فهمیم و بنسدادی نیز فهمیده است، یعنی «ناخن چارپایان» و محتوی این مصراع با عقیده به تقدس سم اسب که در میان ایرانیان و بسیاری دیگر از اقوام هند و اروپائی رواج داشته^۱) ارتباط دارد. میدانیم که در عهد باستان در میان بعضی اقوام مرسوم بوده که آلات و اشیائی همراه مرده میکرده‌اند تا با دست‌تهی و بی‌زاد سفر روانه سفر آن جهان نشده باشد. هردوت (کتاب چهارم،

۱- و نیز رك :

Monchi-Zadeh, D., ZDMG 125/1975, S. 404.

۲- رك به گفتار نگارنده در ششمین کنگره تحقیقات ایرانی در تبریز (۱ تا ۶ شهریور ماه ۱۳۵۴) با عنوان «باز مانده‌های پراکنده يك عقیده کهن ایرانی». و در باره همین موضوع در نوزدهمین کنگره شرقشناسی در فرایبورگ (آلمان غربی- ۲۸ سپتامبر تا ۴ اکتبر ۱۹۷۵)، رك :

Vorträge d. XIX. Deutscher Orientalistentag. ZDMG (Suppl. III, 2), Wiesbaden 1977, S. 1049-1052.

فصل ۱۱-۷۳) دربارهٔ تدفین اسکلت‌ها گزارش می‌دهد که همراه مرده خوراک هم می‌فرستاده‌اند و اگر پادشاهی از آنها فوت می‌کرده زن و ساقی و آشپز و اسبدار و نگهبان و نامه‌بر و اسب او و نیز از حشم از هر جنس يك حيوان یکساله می‌کشتند و همهٔ این اجساد را به انضمام کاسه‌های زرین همراه مرده می‌کردند. در میان بعضی اقوام اگر مرده سپاهی بوده او را با آلات رزمش بخاک می‌سپرده‌اند. در گرشاسپنامه^۱ و در حماسهٔ نارت‌ها رد پائی از این رسم در میان سکاها و آسی‌ها باقی مانده است.^۲

به گمان من در ابیات مورد بحث ما رستم در اصل چنین گفته بوده است که اگر همراه جسد سهراب مسکوک زر یا آلات و اشیاء زرین کند، پس از مرگ او، دیگران به طمع ربودن زر به گور او تجاوز خواهند کرد. از این رو دردخمهٔ پسر برای تبرک فقط به گذاشتن سم اسب که اشیاء مقدسی بوده که همراه مرده می‌کرده‌اند، بسنده کرده است.^۳ اینکه در این ابیات آمده که رستم بجای آنکه دخمه پسر را

۱- رك : گرشاسپنامه ، به كوشش حبيب يغمائی ، چاپ دوم ، تهران ۱۳۵۴ ، ص ۴۶۸ ، بیت ۲۸ به بعد . و نیز رك به ح بعدی .

۲- رك :

Wiedengren, G.: Die Religionen Irans. Stuttgart 1965, S. 165 f., 340.

۳- در «نزّهت نامهٔ علائی» تألیف شهردان بن ابی‌الخیر رازی دربارهٔ عادات رستم از جمله آمده است: «گویند او بغایت بخیلی بود و هرگز هیچ چیز به کسی نبخشیدی... و هرگز رستم زر بسدست نگرفتی و نخواستی و ندیدی.»

از جنس زر بسازد ، آنرا از جنس سم اسب ساخت ، باید بعدها و یا در دست خود فردوسی چنین تغییری بوجود آمده باشد. چون ساختن تمام دخمه از جنس سم بعید بنظر میرسد . ولی اگر این ابیات را به همین صورت هم که روایت شده ، بپذیریم و یا برطبق ضبط مول و بروخیم بگوئیم رستم دخمه را به شکل سم اسب ساخته (که البته در اینصورت اخیر ، معنی بیت سوم با معنی دو بیت دیگر نمی خورد) در هر حال باز در اصل نظر ما هیچ تغییری نمیدهد و این ابیات عقیده ما را درباره تقدس سم اسب در میان ایرانیان قدیم (رک ح ۲) یکباردیگر تأیید می کند .



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

←
(رک : سیم رخ ۲ ، ص ۲۳) . اگر آنچه درباره بخیلی رستم در این کتاب گفته شده ، متکی برروایتی اصیل و قدیمی باشد ، میتواند این فکر را ایجاد کند که پس رستم از سر خست تجاوز به گور پسر را بهانه قرار داده تا از گذاشتن آلات زرین در دخمه او تن زند ؟ ولی ممکن است روایت نزهت نامه اصلی نداشته باشد و نتیجه تعبیر غلط همین ابیات شاهنامه باشد . از سوی دیگر در نزهت نامه درمحل دیگر نیز رستم از زبان افراسیاب «نان کور» نامیده شده است .

یادداشت

وقتی این مقاله در دفتر نشریه آماده چاپ بود ، آقای محمود انواری یادداشت مهمی برای بنده فرستادند که ذیلا در ضمن تشکر از لطف ایشان برای اطلاع خوانندگان عیناً درج میشود :

در « اسفجین » از قرای همدان مناره‌ای از دوره شاپور پسر اردشیر بیاد شکار ساخته شده بود که رویه بیرونی آن با سم گور خر پوشیده بود و سمها با میخ و مسمار بر آهک و سنگ استوار گشته بود^۱. همچنین ملکشاه پسر البارسلان در واقعه واقع در راه مکه بیادجرگه شکاری که تشکیل داده بود مناره‌ای از شاخ و سم وحوش برپا داشته بود^۲. در کنار خوی نیز بنقل کسانی که خود دیده‌اند مناره‌ای وجود دارد که در لابلاى رجه‌های آجر شاخ کار گذاشته‌اند^۳. بنابراین در صورت صحت این توجیه معنی ابیات مورد بحث چنین است : « رستم گفت اگر دخمه سهراب را با زر بپوشانم و دور آن را با مشک آکنده کنم ، پس از رفتن من در آن طمع کنند و آن را بردارند - هر چند دخمه سهراب بعقیده من باید بازر پوشیده شود - پس دستورداد سطح

۱- معجم البلدان، ذیل «منارة الحوافر» ، آثار البلاد و اخبار العباد ۱۳۸۹

۵- ۱۹۶۹ م ، طبع دار صادر بیروت ، ص ۲۹۴ .

۲- معجم البلدان ، ذیل «منارة القرون» ، آثار البلاد و اخبار العباد ،

چاپ مذکور ذیل «واقعه» ، ص ۲۸۰ .

۳- ظاهراً تصویری که در مقابل صفحه ۱۴۰ تاریخ خوی تألیف مهدی

آقاسی آمده از همین مناره است .

بیرونی آن را سم آجین کردند...» .

تا اینجا یادداشت آقای انواری ، و اما بنده نیز ابیات مورد بحث را غیر از این معنی نکرده‌ام . فقط بحث بر سر این است که آیا رستم و دیگر سکاها در اصل واقعاً چنانکه فردوسی میگوید تمام دخمه یا رویه دخمه را با سم اسب میپوشانیده‌اند و یا فقط مقداری سم اسب در گور مرده میگذاسته‌اند؟ در هر دو صورت در اینکه چنین رسمی با عقیده به تقدس سم اسب که موضوع اصلی مقاله من است ارتباط داشته، جای شکی نیست . چون اگر اینطور نبود رستم پس از صرف نظر کردن از بکار بردن زر ، دخمه را از جنس سنگ یا چوب و امثال آن میساخت ، نه از جنس سم اسب . چون سم اسب از آنجا که عنصری حیوانی است ، مانند سنگ و چوب دارای معنی متعادل نیست . بدین معنی که اگر سم اسب در میان قومی با عقیده دینی آن مردم ارتباط داشته باشد در اینصورت تا شیئی است مقدس و پاک و یا بالفرض نجس و ناپاک . و اگر در میان آن قوم با عقیده دینی مردم هیچ ارتباطی نداشته باشد، در اینصورت باز شیئی نیست که در ردیف اشیائی چون سنگ و گل و چوب به معنی مادی کلمه فقط بی ارزش باشد ، بلکه چون شیئی است حیوانی و ادنی ، از اینرو بکار بردن آن در گور مرده ناپسند و ناشایست و توهینی به خود و روان متوفی است . بنابراین خواه رستم در گور پسر سم اسب گذارده باشد و خواه دخمه پسر را از جنس سم اسب ساخته باشد ، در هر حال این کار را چنانکه از ابیات مورد بحث ظاهراً برمیآید ، بخاطر بی ارزشی سم اسب نکرده است ، بلکه بخاطر اهمیت و ثواب دینی آن . اکنون برگردیم به موضوعی که قبلاً مطرح شد ،

یعنی اینکه آیا سکاها دخمه را واقعاً از سم اسب میساخته‌اند و یا فقط مقداری سم اسب همراه مرده میکرده‌اند .

بنده در پایان مقاله خود حدس زده‌ام که چون ساختن تمام دخمه از جنس سم بعید بنظر میرسد ، پس گویا در اصل رستم فقط به گذاشتن سم اسب در گور پسر (بجای آلات زرین) بسنده کرده است . اکنون پس از نکته‌ای که آقای انواری یادآوری کرده‌اند ، میتوان چنین نتیجه گرفت که وقتی رویه مناره‌ای را با سم گور خر پوشیده بوده‌اند ، پس دخمه‌ای را نیز میتوان با سم ستور پوشانید . منتها باید توجه داشت که گور را به خاطر تفنن گله گله شکار میکرده‌اند و همین شهوت شکار گور در میان ایرانیان باعث شد که در ایران نسل این حیوان بکلی برافتد . بدین ترتیب در اثر شکار مداوم گور ، در شکار گاهها بمرور ایام مقدار زیادی سم انباشته میشده است که از آنها همانطور که در یادداشت آقای انواری آمده بیساده شکار و نشان کثرت شکار مناره میساخته‌اند . ولی اگر رستم دخمه پسر را از «سم ستور» ساخته ، البته اینکار همانطور که گفته شد با عقیدتی دینی ارتباط داشته و رستم برای اینکار از سم هر حیوانی استفاده نکرده ، بلکه از سم ستور و ستور در شاهنامه اکثر به معنی «اسب» و فقط در سه چهار مورد به معنی مطلق «چار پا» بکار رفته است . در این صورت باید از خود بپرسیم که آیا سکاها چقدر میبایست اسب قربانی میکردند تا از سم آنها رویه دخمه‌ای را میپوشانیدند ؟ از سوی دیگر پوشانیدن دخمه از زر يك مبالغه شعری است ، چون هیچکس واقعاً دخمه را از زر نساخته است ، بلکه آلات زرینی همراه مرده میکرده‌اند . با وجود اینها یادداشت آقای انواری

دارای این نکته مهم است که میرساند واقعاً عملاً مرسوم بوده که رویه چیزی را با جنس سم بپوشانند. لهذا بعید نیست که رستم نیز دخمه پسر را از سم اسب پوشانیده باشد. در هر حال مصراع مورد بحث ما بازمانده يك رسم کهن در میان سکاهاست که با اعتقاد به تقدس سم اسب در میان ایرانیان ارتباط دارد. ضمناً در فارسی شباهتی لفظی میان واژه «سم، سمب، سنب» (= ناخن چارپایان) و واژه «سم، سنب، سمب، سمبه، سنبه» (= سوراخ، مرتبط با سفتن و سنیدن و سمیدن) وجود دارد که نظیر آنرا در عربی نیز میان «حافر» (= سم چارپا) و «حفر، حفره» (= سفتن و سوراخ) میبینیم. ولی گویا این شباهت لفظی میان دو کلمه در هر دو زبان اتفاقی است و از نظر اشتقاقی و نتیجتاً از نظر عقیدتی ارتباطی میان این دو کلمه نیست.